

# آیا ما میمون بوده ایم

اقتباس از کتب عربی

بقلم عبدالرحمن فرامرزی



در سنه ۱۸۵۹ داروین کتاب معروف «اصل انواع» را منتشر ساخت و گفت انسان و حیوانات از یک جنس بوجود آمده اند. چون این گفتار باطرزی که داروین بیان کرد تازگی داشت مهمه و هیاهوی غربی در میان مردم برپا کرد. طوری در میان موافقین و مخالفین قیل و قال در گرفت که مردم گفته های داروین را فراموش کرده و چیزهایی باو نسبت دادند که نگفته بود. مثلاً یکی از چیزهایی که بداروین نسبت داده و بعضیها در تأیید و برخی در انکار آن گریبان پاره می کنند این است که انسان از میمون بوجود آمده یا انسان در اصل میمون بوده است. در صورتیکه داروین ابدأ چنین حرفی را نزده و منتهای گفتار او این است که انسان و میمون از یک اصل بوجود آمده اند. یعنی انسان و میمون بمثابة دو شاخه هستند که ریشه شان یکی بوده و چون آن ریشه بمثابة حلقه اتصال میمون و انسان بوده و اکنون از بین رفته است در اصطلاح علماء به «حلقه مفقوده» معروف گردیده است.

رساله جامع علوم انسانی

این حلقه بمثابة پلی است که انسان از روی آن عبور نموده بوسیله آن از حالت حیوانی قدم بعالم انسانی گذارده است و چون تا کنون هیچ اثری پیدا نشده که دلالت بر وجود آن کند مخالفین داروین آنرا دست آویز رد نظریات او قرار داده اند.

اکنون ۷۳ سال از تاریخ تألیف «اصل انواع» می گذرد و هنوز این موضوع محل بحث و مطالعه علماءست ولی اینرا نگفته نباید گذاشت که امروز در بین علماء

کسی نیست که بطور کلی نظریات داروین را پذیرفته و منکر این باشد که در ادوار پیشین انسان حیوانی بوده است شبیه بطبقه عالی میمونهای فعلی . درست است که علماء در راهی که انسان برای رسیدن بعالم بشری آنرا پیموده است اختلاف دارند ولی در اینکه او نیز از همان اصلی پیدا شده است که سایر حیوانات از آن بوجود آمده دیگر بین ایشان اختلافی نیست . داروین میگوید :

« بقیده من باید اعتراف کرد که بشر با اینکه يك صفات عالی را از قبیل رحم و میل بخوبی دارا می باشد و از نوع بشر گذشته رحم و مروت او شامل حیوانات نیز میگردد و با اینکه يك چنین عقل تیز گامی دارد که بوسیله آن بنظامات و ترکیبات عالم شمسى پی برده است . با تمام این صفات عالی هنوز آثاری در او موجود است که به پیدایش او از اصلی پست شهادت میدهد »

روزی که داروین این حرف را زد ترقی علوم باین پایه نرسیده و اکتشافات تا این حد نشده بود . ولی امروز بواسطه ترقی علوم و اکتشافات دلایل صحت این گفتار زیاد شده و هر روز هم در زیادست و بعضی از آنها بقرار ذیل میباشد :

- ۱ - هنوز در جسم ما بعضی اعضای اثری یافت میشود که در ادوار سابق یعنی در آن ایامی که در جنگل زیست کرده و بامیوه درختان زندگی مینموده ایم بدرد ما میخورده ولی اکنون دیگر برای ما بی نتیجه بلکه مضر است و گاهگاهی باید آنرا باید برید . یکی از آن اعضاء زائده دودی «پاندرسیت» است که هنوز از برای حیواناتی که با علف و میوه و حبوبات تغذیه مینمایند مفید و مخصوصاً از آن اسب خیلی بزرگ و پی فایده می باشد .
- ۲ - بعضی اوقات حوادثی رخ میدهد که اصل ما را ثابت کرده و نشان میدهد

که حالت انسانی ما هنوز بخوبی جا نیفتاده یعنی استوار و محکم نیست مثلا بسا دیده شده است که بچه در هنگام تولد مو یا دم داشته است. علماء این حالت را «رده» یعنی بازگشت باصل مینامند.

۳ - دلیل دیگری که یکی بودن اصل ما و بوزینگان را ثابت می کند اینست که بوزینگان به بسیاری از بیماریها که اختصاص بانسان دارد دچار میشوند و هیچ حیوانی نیست که تا این اندازه بانسان در امراض شرکت داشته باشد.

۴ - تجزیه خون کاملا خویش و قومی انسان و میمون را ثابت میکند و چنانکه رسوب خون گرگ برسوب خون سگ و رسوب خون گاو میش برسوب خون گاو شباهت دارد رسوب خون میمون بخون انسان شبیه است و این شباهت طوری است که میگویند اطباء در موقع احتیاج خون میمون را بانسان تزریق می کنند.

۵ - جسم انسان و میمون از حیث هیئت و ترکیب اعضاء چندان فرقی باهم ندارند و باین واسطه کتب علمی انسان و میمون را در یک رتبه قرار داده است.

۶ - جنین تا وقتی که بحد کمال رسد تمام ادواری را که انسان در اثنای مسافرت از عالم حیوانی بعالم انسانی پیموده است طی میکند و این تطور نشان میدهد که بشر تا رسیدن بحالت بشری چه مراحل را طی کرده است.

این است مختصری از دلایلی که نظریات داروین را تأیید میکند و چیزی را لازم است در اینجا تکرار نمایم این است که انسان درازمنه قدیمه میمون بوده بلکه قریب یک میلیون سال قبل انسان و میمون یک حیوان بوده اند. در آنوقت نه انسان وجود داشته و نه میمون. بلکه در روی زمین حیوانی زندگی میکرد که بعدها آدم و میمون از وی بوجود آمده اند و این حیوان همان «حلقه مفقوده» است که اصل مشترک ما و بوزینگان بوده و چون هیچ اثری از آن باقی نیست

نمی‌توان دیلی محکم برای وجودش اقامه نمود . همانطور که انواع زیادی از میمونها در دنیا موجود است و بعضی از آنها عالی و برخی پست و گروهی بی‌دم و جماعتی دم‌دار هستند انواع انسانی که در روی زمین زندگی کرده‌اند نیز زیاد بوده‌اند و علمای طبیعی پنج نوع آنرا می‌شناسند که مایکی از آن انواع هستیم و چهار نوع دیگر منقرض شده و فقط استخوانهایی از ایشان باقی مانده است .

### چهار نوع دیگر انسان

۱ - میمونی که معتدل‌القامه بوده و راست راه میرفته‌است . این حیوان یا انسان در جاوه پیدا شده و چیزی که از آن بدست آمده است کاسه سر و سه دندان و ساق پای او میباشد ولی بعضی از علماء این حیوان را انسان ندانسته و یکنوع میمون میداند .

۲ - انسان هیدابرك . فقط فك اسفل او پیدا شده است .

۳ - انسان بلتدون . فقط کاسه سرش پیدا شده است .

۴ - انسان نیاندرتالی . آثار زیادی از وی بدست آمده است .

این چهار نوع مدتها در روی زمین زندگی نموده و چون در مقابل انسان فعلی تاب مقاومت نیاورده‌اند از زمین رفته و بکلی نابود شده‌اند . این چهار نوع همه وحشی نبوده‌اند زیرا انسان ( نیاندرتالی ) آتش را استعمال کرده و طوری که از رسوم او در روی بعضی سنگها پیداست تا یک اندازه مذهب راهم میشناخته است اما چون هیکلش در نظر نیاکان ما بدتر کب و نامطبوع و بدنش از موی پوشیده بوده است پدران ما از وی می‌ترسیده و باوی کمر کین بسته‌اند که تخمش را از روی زمین برداشته و منقرضش ساخته‌اند .

بعقیده علماء جنگهائی که در افسانه‌ها بین پهلوانان داستانی و دیو و غول

واقع شده است عبارت از مبارزه هائی است که بین اجداد ما و انسان نیاندرتالی رخ داده است .

این را نیز باید گفت که هیچ معلوم نیست انسان در نتیجه چه مؤثراتی بحالت فعلی رسیده و عواملی که موجب تکامل او گردیده است بکلی مبهم و ناروشن است . برخی گمان میکنند که مهمترین عوامل تکامل او تغییراتی بوده است که در هوا رخ داده و بعد از آنکه زمین پر از جنگلهای انبوه بوده یک خشکسالی سختی پیش آمده و جنگلها بغایت کم شده اند . باین واسطه انسان مجبور شده است که بجای روی درخت روی سطح زمین زندگی کند و در نتیجه این زندگی بوجود آتش بی برده و در نتیجه پیدایش آتش و جمع شدن دور آن اجتماع انسان زیاد تر گشته و بالاخره زبان و گویائی پیدا شده است .

اینکه انسان اول در کجا پیدا شده و چگونه بزبان آمده و اولین دفعه انسان در کدام بقعه زمین زبان باز کرده است هر یک داستان و تفصیلی دارد که چون این مقاله گنجایش بسط آنها را ندارد از ذکر آنها صرف نظر میگردد .

شاید ضعف جسم انسان نیز یکی از عوامل ترقی او بوده است زیرا چون تاب و توشی نداشته بهوش خود تکیه کرده و همین مسئله سبب شده است که هوش او قوت یافته و او را بر سایر حیوانات برتری دهد .

